

ما "اتک" می‌خواهیم و پاکستان "متک"

اما طالبان چه می‌خواهند؟

برخی از هموطنان ما همینکه نام خط دیورند و مشکلات ناشی از آن با پاکستان برزبان آورده شود، بدون تأمل از روی غرور خشک افغانی در رابطه به خط دیورند سخنان آتشین برزبان میرانند، و با تأکید می‌گویند که: نباید به پاکستان، این مولود استعمار انگلیس، حق داد که بر سرزمین‌های آنسوی خط دیورند که از لحاظ تاریخی به ما تعلق داشته، تسلط داشته باشد. این هموطنان ما استدلال می‌کنند که مردم افغانستان در برابر ابر قدرت روس جنگید و آنرا مجبور کرد، تا از کشور ما خارج شود، پس پاکستان چیست که ما از عهده او برنیائیم و خاک‌های از دست رفته را از آن کشور بازپس نگیریم؟ اینها مدعی اند که سرحد افغانستان در جنوب شرق خط دیورند نه، بلکه "پل اتک" (آخرین محل سکونت پشتونها در خاک پاکستان) است و باید پاکستان را وادار کنیم تا آنرا به حیث مرز دایمی با افغانستان برسمیت بشناسد. مگر این وطنداران ما نمیدانند و یا نمی‌خواهند بدانند که چنین ادعایی را در شرایط فقدان توانائی نظامی و سیاسی و اقتصادی و چه بسا عدم حمایت باشندگان آن طرف خط دیورند، نمیتوان تحقق بخشید. چنین ادعاهایی فقط از احساسات خود بزرگ بینی نشأت می‌کند که نتیجه‌ای جز ایجاد تشنج از آن چیزی به دست نمی‌آید.

باری در کنفرانس تجلیل از ۲۶۰ مین سال تاسیس افغانستان در شهر کلن آلمان، در ختم سخنرانها از سوی یکی از جوانان و بگمان غالب عبدالله احسان، مسئول و وبسایت (لر اوبر افغانستان) این سوال مطرح شد که: "به نظر شما راه حل بحران موجوده افغانستان کدام است؟" و از سخنرانان محفل خواهش نمود پاسخ سوال او را در یک جمله جواب بدهند. هریک از سخنرانان محفل نظری ابراز کردند، و من بنوبه خود جواب دادم: "تازمانی که افغانستان اختلافات خود را با پاکستان حل نکند، از بحران نجات نخواهد یافت." در لحظاتی که تفریح اعلام شده بود، یکی از هموطنان ما که اسمش را نمیدانم ولی معلوم بود که از جوابم سخت عصبانی است، بمن نزدیک شده به پشتوگفت: سیستانی صاحب، آیا ستاسو مقصد ددی جواب نه، د دیورند د کربنی په رسمیت پیژندل دی؟ (آیا مقصود شما از این جواب برسمیت شناختن خط دیورند است؟) گفتم نه تنها حل اختلاف خط دیورند، بلکه اختلافات دیگری هم هست که باید با پاکستان حل شود. و افزودم خط دیورند را چه ما برسمیت بشناسیم و چه نشناسیم، ۱۹۰ کشور جهان که در سازمان ملل متحد نشسته اند آن را به حیث مرز میان پاکستان افغانستان برسمیت میشناسند و پاکستان هم با ۹۰ هزار نیروی نظامی مجهز با بم اتم خود از آن محافظت میکند. و علاوه نمودم که خبرداری که پاکستان حتی با به برسمیت شناختن خط دیورند هم یخن ما را رها نمیکند، بلکه آنکشور می‌خواهد در راستای عمق استراتژیک خود "پل متک" را سرحد خود با افغانستان قرار بدهد. با گفتن این سخن آخری آن هموطن کمی دکه خورد و بعد خود را کنار کشید و من هم به جای خود برگشتم. و اینک این مطلب را به همان ارتباط مینویسم تا آن هموطنم آنرا را بدقت بخواند و در باره خطراتی که تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ما را تهدید میکند، بیندیشد.

اگر به تاریخ کشور نظر اندازیم، درمی یابیم که استعمار انگلیس قبل از ایجاد پاکستان افغانستان را خنجر زده، آنهم نه یکبار و نه دوبار، بلکه چندین بار در مقاطع مختلف بخشهای قابل توجهی از پیکر کشور را بریده یا به هند برتانوی یا ایران و یا به روسها بخشیده است. مثلاً: در سال ۱۸۰۰ بر اثر تفتین انگلیس بود که خراسان بدون کدام جنگ از طرف زمانشاه به دولت قاجاری فارس واگذاشته شد و پس از آن هرگز اعاده نگردید. در سال ۱۸۳۲ به تشویق انگلیس بود که رنجیت سینگ برپشاور حمله کرد و آنرا از چنگ سردار سلطان محمدخان طلائی، برادر امیر دوست محمد خان متصرف شد و بعد تلاش‌ها و جانفشانی‌های امیر دوست محمدخان برای اعاده آن جایی را نگرفت و سرانجام انگلیسها آنرا در ۱۸۴۳ خود اشغال کردند. تنها پشاور وسند نبودند که تا سال ۱۸۴۵ به تصرف انگلیس درآمدند، بلکه در سال ۱۸۵۴ بلوچستان را اشغال نمود و در سالهای ۱۸۶۸ و ۱۸۷۲ بخشهایی از بلوچستان و سیستان به وساطت انگلیس به ایران تعلق گرفت و هفت سال بعد از ماجرای تقسیم سیستان یعنی در سال ۱۸۷۹ انگلیسها با تحمیل قرارداد گندمک بر امیر محمد یعقوب خان، بخشهای دیگری شامل شال، فوشنج و کوژک و لندی کوتل سیبی، پشین، گرم، از

بدنه اصلی کشور جدا گردید و در دست انگلیس باقی ماند و در قرارداد نوامبر ۱۸۹۳ دیورند با امیر عبدالرحمن خان ولایات: سوات، باجوړ، چترال، باشگل، وزیرستان، داور و چاگی، به شمول کوپته و چمن به انگلیس داده شد و بر آن جدائی مهر قانونی زده شد. اشغال پامیر در سال ۱۸۷۶ و جدائی پنجاه در ۱۸۸۵ به نفع روسها داستانهای دیگری از این بریدنها و بخشیدنها است.

پاکستان نیز از بخش های بریده گی افغانستان و هند به مثابه کمربند دوم حمایتی هند در برابر پیشروی اتحادشوروی در ۱۹۴۷ به میان آمد و سپس به حیث میراث خوار استعمار انگلیس، تا امروز تلاش کرده تا با تربیت و تسلیح شبکه های تروریستی و اجرای عملیات تخریبکارانه بر کشمیر تسلط یابد و یا با اعزام تندروان اسلامی در افغانستان ثبات را برهم بزند و از طریق استقرار یک حکومت دست نشانده از نوع حکومت طالبان، به **عمق استراتژیک** خود دست یابد. تبدیل این کشور به حیث عمق استراتژیک بیشتر کاپی سیاست «فارورد پالیسی» بریتانیا در سده نهم است. سیاست بریتانیا بر این بنیاد استوار بود که در افغانستان یک رژیم تحت الحمایه بر سرکار آید که قادر باشد مخالفین را با زور اسلحه و پول تحت کنترل خود داشته باشد. افزون بر آن این رژیم تضمین کند که نیروهای دشمن عمدتاً روسیه و نیز ایران نتوانند در آن جای پای داشته باشند. پاکستان نیز از رویکرد های سابق بریتانیا استفاده میکند: استفاده از افراتیون افغان برای ایجاد دولت دست نشانده در افغانستان چندین اهداف را در خود دارد: یکی اینکه جای پای برای هندوستان در این کشور باقی نگذارد و دیگر اینکه از معتقدات اسلامی افغانها بر علیه هندوستان سکولار عند اللزوم بهره برداری کند و سوم ناسیونالیست های پشتون و رهبران قبایل دو طرف خط دیورند را تحت نظر خود داشته آنها را از داعیه جدائی پشتونستان به دور داشته باشد.

پاکستان در طول سه دهه جنگ و نا امنی در افغانستان و مهاجرت اجباری تخمین سه میلیون افغان به آن کشور، در میان مهاجرین و به خصوص در میان تنظیم های هفت گانه جهادی فراوان سرمایه گذاری کرده و بر بنیاد همین سرمایه گذاری ها بود که موفق شد ابتدا ابرقدرت شوروی را از افغانستان با قربانی کردن خود افغانها اخراج نماید و ثانیاً رژیم حزب دموکراتیک خلق را که یک اردوی مجرب و نیرومند در اختیار داشت، با سقوط مواجه کند. و اردوی ملی افغانستان را چنان نابود نماید، که این مدت شش سال است که امریکا و ناتو تلاش دارند تا آن اردو را در سطح ۷۰ هزار نفر احیاء کنند، مگر تا هنوز این اردو به آن حدی نرسیده که توانائی مقابله با طالبان را در هیچ ولایتی داشته باشند.

افزون بر این، پاکستان با استفاده از پول وامکانات مالی و اقتصادی کشورهای غربی و عربی به جهاد افغانستان، خود را آنقدر تقویت نمود که بالاخره صاحب زرادخانه اتمی شد و اکنون نخستین کشور اسلامی دارای سلاح اتمی است که با کشور هند شانه به شانه میزند. همین پاکستان بود که وقتی دید جمعیت اسلامی و شورای نظار در تبنائی بابخش پرچم حزب دموکراتیک و حمایت فدراتیف روسیه قدرت را در کابل در انحصار خود گرفته و او نتوانسته حکومت دلخواه خود (گلبدین حکمتیار) را در کابل مستقر سازد، بناءً جنگ را در کابل و سراسر افغانستان تا آن حد ادامه داد که صدها هزار خانواده از باشندگان کابل دوباره مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند و بیش از شصت هزار از باشندگان کابل در اثر جنگ های قدرت طلبی میان گلبدین حکمتیار و احمدشاه مسعود سربسته نیست و شهید شدند و کابل پایتخت افغانستان به خاک توده موحشی مبدل گردد.

پس از آنکه در کابل خشتی بر روی خشتی باقی نگذاشتند، مردم بی دفاع از هرچه مجاهد و تنظیمهای جهادی بود منتفر شدند، پاکستان با روکردن قطعه جدید به نام "طالبان" به عنوان یک نیروی بنیادگرای رزمی به افغانستان نه تنها حکومت مجاهدین را درهم شکست، بلکه طالبان ظرف پنج سال ۹۰٪ خاک افغانستان را به زیر سلطه خود درآوردند.

پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، امریکا با ائتلافی از ۳۷ کشور جهان رژیم طالبان را در افغانستان ساقط ساخت و به مبارزه علیه تروریستان القاعده و بن لادن در مناطق جنوب و شرق افغانستان ادامه داد.

امریکا که میدانست پاکستان حامی بزرگ طالبان است، آقای ریچارد آرمیتاژ سابق معاون وزیر خارجه امریکا را به پاکستان فرستاد تا به مشرف بگوید که "اگر پاکستان در ناپودی گروه های تروریستی با امریکا همکاری نکند، امریکا آن کشور را به دوره حجر خواهد فرستاد." پس از این هوشدار امریکا بود که پاکستان به طور کجدار و مریز، به اجرای یک نقش دوجانبه پرداخت یعنی یک طرف تن به همکاری با ائتلاف ضد تروریسم به رهبری امریکا داد و از سوی دیگر طالبان را در یک سطح پائین تر زیر چتر حمایت سازمان استخبارات نظامی خود (ISI) قرارداد تا عند اللزوم از آنها برای بی ثبات ساختن افغانستان استفاده کند. افغانستان که از همان آغاز به این هدف پاکستان پی برده بود، بارها حقیقت را به مقامات امریکائی گوشزد کرد، اما مقامات امریکائی به سرنای افغانستان گوش نمیداد یا اینکه تجاها عارفانه مینمود.

اینکه طالبان با حمایت مستقیم پاکستان با امریکا و ناتو که پنجاه هزار نیروی رزمی مجهز با مدرن ترین جنگ افزارهای جنگی در اختیار دارند، می جنگند و با آنکه تناسب قوا میان نیروهای ائتلاف به رهبری امریکا با طالبان از هیچ نقطه نظری قابل مقایسه نیست، مگر با تغییر در شیوه های مبارزه و مقابله خود (به خصوص

حملات انتحاری)، و از این طریق ضربه زدن به نیروهای ناتو بالاخره ناتو و امریکا و انگلیس را به این امر وادار ساخته اند تا طالبان را دست کم نگیرند و به دولت کرزی مشورت بدهند که با طالبان وارد مذاکره شود.

اخیراً وزارت دفاع انگلیس به پارلمان آنکشور نیز گزارش داد که بحران افغانستان را نمیتوان از طریق نظامی حل کرد و باید به طالبان حق مشارکت در قدرت داده شود. بگزارش (bbc)، سازمان ملل متحد روز ۲۳ سپتمبر اعلام آمادگی کرد تا در مذاکرات میان دولت و گروه طالبان از طریق نمایندگی های سیاسی خود در افغانستان و با همکاری بزرگان قومی، میانجیگری کند.

آقای تام کونیکس، فرستاده خاص سازمان ملل متحد در امور افغانستان، قبل از ورود به افغانستان در نیویارک گفت که مذاکره با طالبان از این جهت مهم است که وضعیت کنونی در افغانستان، تنها از راه های نظامی حل نمی شود. نمایندگی سیاسی سازمان ملل متحد در کابل با تاکید بر این موضوع که باید از راه های سیاسی و مسالمت آمیز بحران جاری در افغانستان را حل کرد، عملاً به جمع نهادهایی پیوسته است که برای نخستین بار، در تلاش فراهم کردن زمینه برای آغاز مذاکرات میان طالبان و دولت افغانستان هستند.

تام کونیکس پس از ورود به کابل طی یک مصاحبه اظهار داشت که **پاکستان از طالبان حمایت میکند و تا این حمایت دوام داشته باشد، دامن جنگ از افغانستان برچیده نخواهد شد.** بدون تردید کلید حل مشکل افغانستان در جیب پاکستان است و این پاکستان است که به طالبان دستور میدهد چه بکنند و چه نکنند؟

بدون شک طالبان، که نه از سیاست بوئی می برند و نه دارای شخصیت های میباشند که خیر وطن را بر خیر پاکستان ترجیح دهند، در صورتی حاضر به مذاکره با دولت خواهند شد که پاکستان به آنها اجازه چنین مذاکراتی را بدهد، زیرا طراح اصلی مذاکره و شرایط مذاکرات طالبان با دولت افغانستان، سازمان استخبارات نظامی پاکستان است و این سازمان تا به اهداف استراتژیک خود در افغانستان نرسیده باشد، هرگز از توطئه علیه افغانستان دست نخواهد گرفت. به گزارش تلویزیون آریانا از کابل (۱۵ اکتوبر) **اکنون طالبان واگذاری ده ولایت در جنوب کشور** را با رهائی تمام زندانیان طالبان و تعیین جدول زمانی خروج نیروهای خارجی از افغانستان ظرف شش ماه از شرایط مذاکره با دولت و انمود کرده اند. تقاضای واگذاری ده ولایت جنوب افغانستان به طالبان، نخستین گام به سوی تجزیه افغانستان و پیوستن مناطق پشتون نشین جنوب و شرق به پاکستان است. این همان سیاست انگلیسی "فارور دپالیسی" در قرن ۱۹ در منطقه است. و برای رسیدن به این هدف عملیات انتحاری طالبان بیش از هر وقت دیگر اکنون در کابل و ولایات جنوبی افغانستان چنان شدت گرفته که داد و ویلای شورای ملی و مردم کابل را به آسمان بلند کرده است.

پس وقتی امریکا با ائتلافی از ۳۷ کشور جهان پیشرفته در مدت شش سال مبارزه بی امان برضد طالبان تاهنوز نتوانسته در برابر دسایس و توطئه های پاکستان، کدام موفقیتی را نصیب بشود، چگونه افغانستان بی ثبات با دست خالی و بدون حمایت قبایل عقب خط دیورند خواهد توانست پاکستان را تا آنسوی **پل اتک** عقب براند و او را مجبور نماید که مرز افغانستان را پل اتک بشناسد؟

شکی نیست که مردم افغانستان مردمان دلیر و آزادی دوستی اند و همانگونه که در برابر شورویها باهم متحد شدند و چون مشت کوبنده در دهن شورویها کوبیدند، و دشمن را از کشور بیرون انداختند، اگر باز هم متحد شوند توانائی آنرا دارند که بر دهن پاکستان نیز بکوبند و آنرا از مرکب بلند پروازیهایش به زیر بکشند، اما متأسفانه که پاکستان در میان گروه های جهادی و طالبان افغانستان در مدت اقامت شان در آن کشور چنان نوکران حلقه به گوشه برای خود خریده و تربیت کرده است، که هر طور دل پاکستان بخواهد، بدون آنکه یکنفر سرباز پنجابی را در مقابله با افغانها بفرستد، توسط همان نوکران زر خرید میتواند نیات شوم خود را بر ما تحمیل کند.

طالبان به رهبری ملا عمر و حزب اسلامی به رهبری حکمتیار و مولوی حقانی قوماندان پرنفوذ جهادی افغان در آنسوی خط دیورند در تبتانی با سایر گروه های جهادی و تنظیمی افغان که هنوز هم سر در آخور I.S.I. دارند، برگ برنده را در دست پاکستان داده است، که میتواند افغانان را به جای اتحاد با همدیگر، به هم اندازد تا بر سر همدیگر خود بکوبند و کانون جنگ را در کشور ما گرم نگهدارند. هم اکنون پاکستان از جهالت و فقر و نادانی و بی خبری طالبان به عنوان نیروهای رزمی سوء استفاده میکند و مانع بزرگ استقرار و ثبات و امنیت در کشور میگردد. دو تجربه موفقیانه پاکستان در سرنگونی دولت های افغانستان توسط خود افغانها، گواه این امر است که با وجود کمک و مداخله مستقیم ابر قدرت امریکا در ائتلاف با ۳۷ کشور دیگر، به شمول ناتو، در ظرف شش سال پس از سقوط طالبان، هنوز امنیت به افغانستان برنگشته است و نهاد های بین المللی از عدم ثبات و امکان باز گشت طالبان به قدرت توسط پاکستان، ابراز نگرانی میکنند.

طرح اعمار دیوار حایل و یا مابین گذاری بر قسمت هایی از سرحد میان دو کشور از سوی پاکستان به این منظور است تا هم از جامعه جهانی برای تحقق این پروژه پول بگیرد (چنانکه برای تحقق این طرح مبلغ ۷۰۰ میلیون دلار از امریکا دریافت کرد) و هم افغانستان را به قبول خط دیورند وادار سازد و چنانچه ما حاضر به قبول آن نشویم، پاکستان باز هم با اعزام ملیشه های طالبان به داخل افغانستان وضع را بحرانی تر بکند و گناه عدم همکاری خود را با ائتلاف بین المللی به گردن افغانستان اندازد.

پاکستان با استقرار ۹۰ هزار سرباز خود در نوار خط دیورند، در برخی موارد در داخل ساحة افغانستان به جلو آمده و پوسته های سرحدی ساخته است، زیرا میداند که افغانستان دچار بحران بی امنیتی و بی ثباتی داخلی از دست حملات طالبان و جنگ سالاران ائتلاف شمال و قاچاق چپان مواد مخدر است و در شرایط فعلی توانایی مقابله با پاکستان را ندارد.

آیا این به سود ماست که بگذاریم پاکستان در خاک ما پوسته امنیتی بسازد وده وقریه و کاریز و مزرعه افغانی را در حیطه قلمرو خود در آورد و ما به این حرف دل خوش کنیم که : هر چه پاکستان میکنند پروا ندارد، ما خط دیورند را برسمیت نمی شناسیم؟ (سخنی که وزیر دفاع افغانستان به جواب پرسش خبرنگار تلویزیون آریانا گفت).

همانگونه که پیش میشد در جرگه امن، یکی از سخنرانان پاکستانی مسئله برسمیت شناختن خط دیورند را مطرح کرد، اما این موضوع از جانب افغانها مورد تبصره بی قرارنگرفت ودر قطعنامه جرگه نیز بدان اشاره ای نشد. اما پس از ختم جرگه امن، در ۱۸ ماه اگست مولانا فضل الرحمن، رهبر جمعیت العلمای پاکستان که آشکارا از طالبان حمایت میکند، و تاثیر عظیمی بر طالبان دارد و جرگه امن کابل را تحریم نموده بود، طی سخن رانی در پاکستان به ارتباط **خط دیورند گفت: "افغانستان اگر آرزوی امنیت را دارد، باید خط دیورند را به رسمیت بشناسد!"**

این اظهار نظر مولانا فضل الرحمن، رهبر مذهبی ائتلاف ششگانه (متحدہ مجلس عمل) که اداره بلوچستان و صوبه سرحد را نیز به عهده دارد، باید مورد توجه جدی مقامات افغانی قرار بگیرد، زیرا این سخنی است که به جای دولت پاکستان از سوی یک رهبر ایالتی پرنفوذ و دوست بسیار نزدیک پرویز مشرف ابراز شده و نباید آن را یک اظهار نظر ساده و سطحی تلقی کرد. ولسی جرگه افغانستان بر این اظهارات مولانا فضل الرحمن روز ۲۵ اگست در جلسه رسمی خود (به شکل فورمولیتی گواهی که زیر عریضه بی هدایتی داده و امضاء کرده باشد) آنرا دخالت در امور افغانستان و نامود کرد. مگر بر عواقب اظهار نظر مولانا فضل الرحمن، که بیانگر نیت اصلی پاکستان است، تماسی نگرفت و در جهت خنثی کردن ترندهای جدید پاکستان، دستور العملی به مقامات مسئول افغان صادر ننمود.

تعجب آور اینست که چرا تمامی مقامات عالی رتبه کشورهای آمریکا و اروپا که برای حل اختلافات میان افغانستان و پاکستان به منطقه می آیند، اول سری به افغانستان میزنند، ولی همینکه به پاکستان رفتند و با مقامات آن کشور به مذاکره پرداختند، مغلوب سیاست های پاکستانی شده دوباره ناکام به کشورهای خود برمیگردند و هیچ کاری برای رفع این اختلافات نمیکنند؟

بتکرار میگویم که من از پاکستان و حتی از نام ناپاک آن نفرت دارم، ولی باید پذیرفت که پاکستان امروز به یک قدرت اتمی تبدیل شده است و یگانه ابر قدرت جهان، امریکا برای تحقق نقشه های ستراتیژیکی خود به پاکستان بیش از افغانستان اهمیت قابل است. (در وضع کنونی پاکستان تنها دهلیز انتقالات مواد خوراکه و سوخت برای نیروهای رزمی امریکا در افغانستان است ودر آینده اگر علیه ایران اقدامی بکند، باز هم یگانه پایگاه اتمی امریکا خواهد بود). پاکستان اگر نخواهد نه امنیت راه های ما از دست چریکهای طالبان مصئون خواهد بود و نه مال التجاره افغانی صحیح و سالم وارد افغانستان خواهد شد، نه وسایل بازسازی کشور تامین خواهد شد و نه ما افغانها از جنگ دست خواهیم گرفت. پاکستان دشمن قوی پنجه ایست و با این دشمن دست و پنجه نرم کردن به ضرر تمامیت ارضی کشور است.

آیا افغانستان را تجزیه تهدید میکند؟

تلاشها و فعالیت های پشت پرده پاکستان حکایت از این دارد که آنشکور میخواد در راستای عمق استراتژیکی خود حکومت دلخواه خود را در کابل مستقر کند تا جایی برای نفوذ و حضور هندوستان در افغانستان باقی نگذارد و در صورت یک جنگ دیگر با هندوستان، از خاک و از نیروی رزمی و شجاعت افغانی برضد هندوستان استفاده نماید. **و اگر به این آرزوی خود نرسد، پاکستان تلاش خواهد کرد افغانستان را دچار تجزیه نماید و مرز خود با افغانستان را تا "پل متک" (واقع میان چاریکار و جبل السراج در جنوب هندوکش) توسعه دهد.**

اخیراً (۷ نومبر ۲۰۰۷) آقای انجنیر کریم عطائی تحت عنوان "آیا افغانستان را تجزیه تهدید میکند؟" مقاله یی در پورتال افغان-جرمن آنلاین، به نشر سپرده که از منابع آلمانی گزارش یافته است. این مقاله از آنجا که برگفته ها و نظریات **دیوید ریچارڈز**، قوماندان ناتو در افغانستان، استوار است، دارای اهمیت خاصی است و می باید بدان توجه کرد. قوماندان ناتو میگوید: "در جنوب و شرق افغانستان قبایل پشتون مسکون اند ودر آنجا امکان دخالت نظامی کوتاه مدت یگانه راه حل تلقی میگردد. هم زمان ناتو متیقن اند که الترناتیف غیر نظامی در برابر طالبان راه موفقیت میباشد. به همین منظور باید راه حل برای وضع دشوار افغانستان دستیاب گردد، در غیر آن **تجزیه افغانستان را تهدید میکند** که

نتایج غیر متوقعه برای کشورهای همسایه، خاصاً پاکستان در برخواهد داشت. پشتونهای پاکستان ۲۲٪ اردوی آن کشور را تشکیل میدهند و خواب یک پشتونستان آزاد را می بینند.. این علایم از "خط دیورند" هویداست که سرحد بین افغانستان و پاکستان را میسازد. برای طالبان این یک رویاست، درحالی که برای ناتو، یک مانع را تشکیل میدهد که بر آن موفق شدن غیر ممکن است."

آیا این گفته قوماندان ناتو که میگوید: **"الترناتیف غیر نظامی در برابر طالبان راه موفقیت میباشد."** به این معنی نیست که: آنچه طالبان میخواهند باید به آنها داده شود؟ طالبان هم بالاخره جدائی ده ولایت پشتون نشین جنوب و شرق کشور را از دولت افغانستان خواسته اند. هدف طالبان گرفتن سهمی درحکومت نیست، بلکه تسلط بر بخشهای جنوب و شرق کشور است تا امارت اسلامی خود را در آنجا پایه گذاری کنند، و الا آنها چرا تقاضای حکمفرمائی خود بر ولایات شمال و یا غرب کشور را نکردند؟ معلومدار طالبان حکومت برولایاتی رامیخواهند که پاکستان به آنها دیکته کند. و چون اکمال پشت جبهه طالبان برای پاکستان در ولایات شمال و یا غرب کشور دشوار است، بناءً پاکستان سلطه طالبان را بر ولایات هم مرز خود میخواهد تا نیات بعدی خود را تحقق بخشد. حال اگر چنین امری در حق ولایات جنوب و شرق کشور تحقق یابد، اولین و بزرگترین گام به سوی تجزیه افغانستان برداشته شده است. برای ناتو هیچ فرقی نمیکند که این ولایات به جای افغانستان نا امن، در قلمرو پاکستان دوست و هم پیمان امریکا باشد؟ و وقتی طالبان بر این ولایات خود را جابه جا و محکم کردند، بدون تردید بعد بر کابل و نقاط دیگری که پاکستان در نظر دارد، به پیشروی خود ادامه خواهند داد و آنگاه با مداخلات کشورهای ذینفع (روسیه و ایران) جنگ در میان ائتلاف شمال و طالبان شدت مییابد، و سرانجام با پا در میانی کشورهای بزرگ (امریکا و روسیه) شرایط برای تجزیه کامل کشور فراهم میگردد، و معلومدار پاکستان به چیزی کمتر از دسترسی بر **پل منک** در گلوگاه هندوکش قانع نخواهد شد. و در این حالت از دست دادن بنگلادیش را جبران کرده خواهد بود.

جسن بورک گزارشگر هفته نامه ایزرور چاپ بریتانیا اخیراً در مناطق قبایلی پاکستان سفر نموده تا معلوم کند که در عقب خشونت‌های اخیر در افغانستان و پاکستان کی ها قرار دارند؟ وی در مقاله‌یی که در ۱۴ اکتوبر ۲۰۰۷ در این هفته نامه به چاپ رسیده نوشته میکند: **"در نوار مرزی میان افغانستان و پاکستان یک دولت بی قانون و وحشی در حال تولد شدن است. اما هم زمان به آن جنگ بر سر کنترل دولت در حال شکل میان جنگسالاران قبیلوی و ملیشاهای اسلامی نیز سرعت گرفته است."**

جسن بورک ادامه میدهد: خشونت ها در هفته های اخیر در افغانستان و پاکستان به اوج خود رسیده اند. نیرو های محرکه اصلی خشونت های جاری را می توان این طور بیان نمود: طالبان بعد از شکست شان در پی حوادث ۲۰۰۱ به کمک بن لادن و ایمن الظواهری دوباره جان گرفته اند و در نتیجه جنگها را برای گرفتن قدرت مجدد در افغانستان به راه انداخته اند. و شاید هم در صورت پیشرفت سریع در صدد تسخیر سلاح های اتمی پاکستان باشند. اما در واقعیت وضعیت از این هم پیچیده تر است.

در همسایگی مناطق جنوب و شرق افغانستان، مناطق خود مختار قبایلی موقعیت دارد که جنگ برای آنها در طول سده ها به حیث فرهنگ و طرز زندگی شان مبدل شده است. به قول لطیف افریدی، خان یک قبیله: «یک پشتون زمانیکه به بیرون می رود با خود کله شینکوف خود را می برد مانند اینکه یک غربی تلفون موبایل را با خود میبرد.» آنها جنگ کردن را از زمانیکه تازه راه رفتن را یاد میگیرند، فرا می گیرند.»

مطابق به گزارشات منابع استخباراتی بن لادن شبکه تروریستی خویش را در افغانستان مانند سالهای ۹۰ دوباره ایجاد نموده است. با آنکه سازمان القاعده تلفات زیادی داده، اما آنها هر گز کمبود جنگجویان را احساس نکرده اند و همواره گروه های تازه نفس به صفوف آنها می پیوندند. هم چنان بر اساس گزارش استخبارات انگلیس گروه های ازبک تبار در تحت رهبری طاهر یولدش در مناطق قبایلی پاکستان که در سال ۲۰۰۳ کمتر از ۶۰۰ جنگجو داشتند، در حال حاضر تعداد آنها به سه چند افزایش یافته است. به عقیده کارشناسان استخبارات انگلیس **"در حال حاضر مناطق قبایلی پاکستان به بزرگترین مرکز تربیت جنگجویان اسلامی"** در جهان مبدل شده است. گفته میشود سازمان استخبارات پاکستان از جنگجویان در دو طرف مرز حمایت میکنند.

یکی از فاکتور های خیلی نیرومند در سه دهه اخیر، قوت گرفتن اسلام افراطی (دیوبندی) در برابر نفوذ خوانین قبیلوی است که در نتیجه قدرت سنتی از دست خانها به ملاحای رادیکال انتقال یافت. به نظر پروفیسر ضیاء الله استاد دانشگاه پشاور: «ساختار سنتی قبیلوی همراه با نقش خوانین قبایل، زمینداران بزرگ و یا تجاران که با شخصیت های مذهبی مشترکاً قدرت را همواره حفظ میکردند، فروریخته است. در حال حاضر ملا و طالب قدرت را بدست دارند. در نتیجه سیستمی سنتی که در طول سده ها حاکم بود، مضمحل شده است.»

نویسنده می افزاید: آنچه با آن مواجه هستیم، صرف ظهور سنتیزه جویانی به نام طالبان نیست، بلکه ما عملاً مواجه با دولت جدید در حال ظهور بدون مرزهای رسمی هستیم که حتا تا حال نام ندارد. این دولت متشکل از **کنفدراسیون هرج و مرج جنگسالاران قبیلوی-مذهبی است که بزرگترین تهدید را نه تنها به ثبات و تمامیت ارضی افغانستان و پاکستان متوجه نموده است، بلکه عواقب خیلی خطر ناک برای امنیت جهانی نیز خواهد داشت.**

یک منبع محرم بریتانیا به خبرنگار آبرور گفت یک خطر خیلی جدی وجود دارد که مناطق شرقی و جنوبی افغانستان که تا حال چندان دولت کابل بر آنها کنترول نداشت به حیث دیفاکتو به مناطق آزاد مبدل شوند. این در واقع شبیح کنفدراسیون دولت جنگ سالاری که در حال شکل گرفتن در مناطق قبایلی پاکستان است را نشان میدهد که با الحاق مناطق قلمرو جنوبی افغانستان گسترش خواهد یافت. «این در واقع امارت متحده طالبان و زنده ترین مکان خواهد بود. در نتیجه محفوظ ترین و تسخیر ناپزیر ترین لانه برای تروریستان جهان خواهد شد که جهان تا حال نظیرش را ندیده باشد» (سایت زندگی، کنفدراسیون امارت متحده طالبان)

روزنامه معروف گاردین نیز روز چهارشنبه (۲۱ نومبر) نوشت: «افغانستان در آستانه سقوط به دست طالبان است.» گاردین از قول گروه Senlis Concil (یک نهاد پژوهشی عملیاتی نظامی ائتلاف ضد ترور که مرکز آن در کابل و شعبات آن در هلمند و قندهار و بخش های جنوبی کشور است)، میگوید: طالبان در ۵۴ درصد کشور حضور دائمی دارند. و علی الرغم حضور ده ها هزار سرباز ناتو و میلیاردها دلار کمک، شورشیان طالبان که در حمله ۲۰۰۱ از قدرت رانده شدند، اکنون مناطق بسیار گسترده از جمله روستاها و مراکز برخی از ولسوالیها درست آنهاست. و راه های ارتباطی را بدون هر نوع چالشی تحت کنترول خود دارند. شورشیان به نحو موثری کنترول روانشناسی مردم را در دست دارند و هر روز بیش از روز پیشتر در اذهان مردم جا پیدا میکنند. گزارش تاکید میکند که اگر جامعه بین المللی تا دیر نشده، طرح استراتژیک خود را تغییر ندهد، رسیدن طالبان به کابل در سال ۲۰۰۸ از هر زمان دیگر امکان پذیر به نظر می آید. گروه Senlis Concil پیشنهاد میکند که نیروهای ناتو که اکنون به ۴۰ هزار سرباز میرسد دوبرابر گردد و از کشورهای اسلامی نیز در این پروسه کمک خواسته شود. (افغان-جرمن آنلاین، خبرهای تکانهنده از افغانستان)

شدت عملیات انتحاری طالبان علیه نیروهای خارجی، و مردم ملکی و دولتی ضربات مرگباری بر روحیات سربازان امریکائی وارد ساخته چنانکه نذیره کریمی گزارشگر تلویزیون آریانا از قول تلویزیون NBS امریکا در شب ۳/۱۲/۲۰۰۷ گزارش داد: وضعیت سربازان امریکا در افغانستان نسبت به سربازان آنکشور در بغداد بسیار بدتر شده است. گزارش افزود که سال ۲۰۰۷ مرگبارترین سال برای نیروهای امریکائی در افغانستان بوده است. در این سال ۱۱۱ نفر سرباز امریکائی و ۱۱۲ تن از سربازان سایر نیروهای ائتلاف در افغانستان به قتل رسیده اند که از جمله ۴۰ تن آن از انگلیس و بقیه از سایر کشورهای بوده اند. ارتش امریکا می گوید پیکارجویان طالبان از طریق پاکستان پول و اسلحه دریافت می کنند.

با در نظر داشت اظهارات مقامات مسئول نا تو و جنرالان انگلیسی و منابع سازمان ملل متحد میتوان خطر بی ثباتی کشور را تا مرز تجزیه آن توسط ایادی و عمال پاکستانی در تبنانی با ایالات متحده و ناتو بیش از هر وقت دیگر مد نظر داشت.

برای من سیستمی، کشورم افغانستان بیش از هر چیز و هر گوشه آن عزیز و با ارزش است. موجودیت افغانستان، موجودیت من است و هویت من فقط در موجودیت افغانستان مطرح میگردد نه با آنسوی خط دیورند. پس بدون افغانستان نه من هویت دارم و نه موجودیت. بنابراین باید تمام عناصر و وطنخواه از تمامیت ارضی افغانستان که ضامن هستی ملی و موجودیت تاریخی ماست، دفاع نمایند. امروز افغانستان بیش از هر وقت دیگر با مخاطرات جدی از سوی همسایه ها (بوسیله عناصر داخلی وابسته به همسایه ها) روبرو است. باید بلند پروازی های بچه گانه را کنار گذاشت که خدای نخواستہ بجای رسیدن به **اتک**، **متک** را هم از دست خواهیم داد.

به باور من، راه حل معقول برای دولتمردان افغانستان اینست تا به منظور نجات کشور از بحران جاری، با وساطت و پامیانی امریکا و ملل متحد، در رفع اختلافات تاریخی خود با پاکستان، داخل اقدامات جدی شود و راه حل عادلانه بی را جستجو کند تا مردم و جامعه افغانستان از کابوس تجزیه که از سوی پاکستان تدارک دیده میشود، نجات یابند. جستجوی راه حل اختلافات با پاکستان، این همسایه در به دیوار به معنی جستجوی راه زندگی در صلح و صفا و امنیت است. و بی توجهی به آن به معنای گذاشتن مردم در رنج نا ارامی و ناامنی و هر دم شهیدی بدست افراطگرایی بیرحم که هیچ حریمی اخلاقی و انسانی رانمی شناسند.

جستجوی یک راه حل عادلانه می تواند احترام به اراده و خواست باشندگان آن سوی خط دیورند نیز باشد. بدین معنا که هرگاه آنها خواسته باشند، در کنار پاکستان قرار گرفته بخشی از آن کشور باشند، به اراده آنها احترام قایل شویم و بیهوده سر خود را به سنگ نزنیم که در دنیای امروز بدون خواست مردم، هیچ امری شانس پیروزی ندارد. و هر گاه آنها خواسته باشند برای آزادی خویش از قید تسلط پنجابی ها و یا وحدت با افغانستان؛ مبارزه نمایند، در چنین صورتی دفاع از آنها را وظیفه خویش شمرده و از جان مایه گذاریم. ولی در حال حاضر در آنسوی خط کدام حرکتی که خواهان جدائی از پاکستان و یا پیوستن خود به افغانستان باشد، به نظر نمی رسد. پس نباید تیردرتاریکی رها کرد که شمری ندارد.

تشویش من از ناحیه پاکستان این دشمن خطرناک اینست که همچنانکه از طریق، تشدید عملیات انتحاری طالبان علیه نیروهای امریکائی و ناتو، و نیروهای دولتی بالاخره جنرالان ناتو و امریکا را با نظریات و اهداف خود همسو ساخته تا حرف های را که پارسال صدراعظم پاکستان در جلسه ریگا به وزراء دفاع کشورهای ناتو گفته

بود: "طالبان برنده وناتو در افغانستان شکست خورده است. بهتر است ناتو با طالبان وارد مذاکره شود." آنها امسال آنرا تکرار کنند، با تداوم این دسایس، قادر شود که کشور ما را به سوی تجزیه و نابودی سوق دهد و ما را از هویت افغانی تهی کند، که هرگز چنین مباد!

پایان ۱۰ دسمبر ۲۰۰۷